

در این بی فرصتی‌ها، چندی پیش فرصتی دست داد و با یکی از دوستان در بوستان انجمن شعر شهرمان، تفرجی کردیم و باغ جان را عطرهایی دادیم و طراوتی بخشیدیم. در این گردگاه ادبی که شاعرانسی آشنا با جریانه‌های متفاوت شعر فارسی، حضور داشتند، چشمگیرتر از هر چیزی نقدهایی بود که صمیمانه اظهار می‌شد، موضوعی که اگر با جدیت و مطالعات عمیق‌تری همراه شود، بدون تردید شعر این پرده سبکبار را در افق‌هایی برتر، به پرواز درخواهد آورد و منظرهایی بکرتر، فرارویش گشوده خواهد شد.

انگیزه این نوشتار تلفظی بود که از واژه «عطر» ادا می‌شد. شاعرانی که این لغت را در آن محفل، بیان کردند، بالاتفاق «عطر» را به گوش دیگران رساندند نه «عطر». تلفظی که هر چند منطبق بر اصل آن یعنی زبان عربی است، لیک به گوش ما فارسی‌زبانها نامأنوس است و نازیبا و به دور از رنگ و بوی آشنا و همیشگی خود. متأسفانه باید گفت که اینگونه خواندن نه منحصر به «عطر» است و نه مختص به آن انجمن. در بسیاری جاهای دیگر از جمله سازمان تاثیرگذار صدا و سیما نیز، گاه چنین تقریراتی ابراز می‌شود و کلماتی مانند: شمال، جنوب، بنابراین، بستر، تکرار، عدالت، بنابراین، بستر، تکرار، عدالت و... شنیده می‌شوند.

گرچه آگاهی از ریشه و منشأ عناصر زبانی و شناخت تاریخچه آنها، امری شایسته و انکارناپذیر است، اما اِعمال آن در فرآیندهای امروزی زبان، ضرورتی ندارد و تقید به آن، برخلاف کارکرد طبیعی نظام صوتی زبان و تحولات عرصه‌های مختلف زندگی است.

یکی از وجوه اصلی حیات آدمی که او را از دیگر موجودات، تمایزی اساسی داده است، تغییر و تحول است، مشخصه‌ای که با حضور پیوسته خود، پهنه‌ها و پدیده‌های گوناگون زندگی او از جمله زبان را درنوردیده و جلوه‌های دیگر داده است. زبان هیچ‌گاه ثابت نمی‌ماند و در طول زمان و متناسب با شدت و ضعف تحولات فرهنگی، اجتماعی و... تغییر می‌کند و هیأت و هویتی نو می‌یابد. در این روند اجتناب‌ناپذیر، همه عناصر سازنده زبان اعم از اصوات، واژگان و ساختارهای صرفی و نحوی، دگرگون می‌شوند و یا ریخت آغازینه خود از لحاظ تلفظ و از جنبه معنا، آنچنان فاصله‌ای می‌گیرند که شناخت و باور آنها، جز برای اهل فن مقدور و متصور

نیست. برای مثال، واژه «خدا» که امروزه در مفهوم «الله» و «پروردگار» به کار می‌رود، در زبان پهلوی به معانی: صاحب، بزرگ، شاه و... بوده و «خوتای» نیز خوانده می‌شده است. گفتنی است که این تغییرات، ابتدا در گفتار که نمود واقعی زبان است به وقوع می‌پیوندد، نه در نوشتار (خط)، زیرا خط صورت ثانوی زبان و شکل عینی گفتار است. گفتار از آنجا نمود واقعی زبان است که همه

آحاد و طبقات اجتماعی - تحصیل کرده و غیر تحصیل کرده - از آن بهره‌مند هستند و به طور طبیعی آنرا آموخته‌اند؛ در حالی که خط در انحصار افرادی است که به مدرسه رفته‌اند و آنرا مستقیماً از معلم فرا گرفته‌اند. البته تغییراتی که در زبان روی می‌دهد، محسوس و یکباره نیست، این تحولات، تدریجی و محصول عواملی است که زبان‌شناسان آنها را در دو عنوان کلی علل داخلی (درون زبانی) و علل خارجی (برون زبانی) دسته‌بندی کرده‌اند. مقصود از علل داخلی تغییر زبان، دگرگونی‌هایی است که بدون دخالت عوامل خارجی، در عناصر آوایی و صرفی زبان، به سبب قانون «کم‌کوشی» ایجاد می‌شود. بنا به این اصل که آنرا قانون «اقتصاد زبان» هم می‌گویند، زبان متمایل به صرف کمترین انرژی در گفتار است. در نمونه‌هایی مانند: خواهر، خواندن، خواستن و... که زمانی «واو» تلفظ می‌گردیده، اما امروزه بدون «واو» بر زبان جاری می‌شوند، این قانون دیده می‌شود.

و اما علل خارجی در برگرفته عناصری است که خارج از زبان بر زبان حادث می‌شوند. در این رهگذار، تعاملات و تحولات علمی، اقتصادی، اجتماعی، و... زبان را دستخوش آثار و نتایج خود قرار می‌دهند و تقویت می‌کنند. واژه‌هایی همانند: تلفن، تاکسی، کامپیوتر، یروشور، لامپ و... به دنبال یافته‌های نوین در زبان فارسی راه یافته‌اند. این اصطلاحات ضمن بدست آوردن جایگاهی درخور برای خود، زبان فارسی را نیز وسعت داده و بر توان آن افزوده‌اند. بدین سان زبان نیز همپا و همدوش دیگر پدیده‌های حیات، تغییر می‌کند و تحول می‌یابد و همانگونه که ثبوت و سکوت در ساختارهای صنعتی، فکری، سیاسی و... در یک جامعه، نشانگر سکون و رخوت آن جامعه است، ثابت ماندن زبان هم، بیانگر ایستایی است و اسکان و حکایتگر رشدی وارونه. با این وصف، نباید پنداشت که هر تغییری در زبان مجاز است و نشانه تحول. تغییرات و نوآوری‌های زبانی، وقتی پذیرفتنی است که اولاً منطبق بر دستگاه‌های صوتی، واژگانی و دستوری زبان مورد نظر باشد و ثانیاً چنین تغییری خارج از چارچوب زبان

زنده رایج نباشد و مردم آنرا به سهولت دریابند و با رضایت به کار ببرند.

حال با توجه به این ملاحظات و آنچه که در پی خواهد آمد، تکلیف ما فارسی‌زبانها، در مقابل «عطر» و دیگر واژه‌های دخیل «الظهر من الشمس» است و بی‌نیاز از هر شک و تردید، آری این لغت را باید «عطر» بخوانیم، زیرا:

۱- همه فهم است و با گفتن آن، خرد و کلان به آسانی آنرا در می‌یابند. اما اگر «عطر» تلفظ کنیم، حتی فروشنده این خوشبوی معروف نیز، ممکن است آنرا چیز دیگری تصور کند.

۲- قریب به اتفاق مردم به جز عده معدودی تحصیل کرده که قوانین زبان را «ولایتیغیر» می‌پندارند، آنرا «عطر» می‌گویند و «عطر» می‌شنوند و «عطر» می‌بویند. جالب است که همین گروه، وقتی در میان عامه مردم هستند، از گفتن «عطر» ابا می‌کنند، زیرا یقین دارند که اگر «عطر» بگویند، با حداقل اعتراضی مواجه می‌شوند.

۳- با نظام آوایی زبان فارسی انطباق دارد؛ لذا اظهار آن آسان‌تر از «عطر» است. در واقع اینچنین هم باید باشد، زیرا نظام آوایی ما فارسی‌زبانها با عرب‌زبانها، کاملاً متفاوت است و همانگونه که تلفظ واژه‌های فارسی، برای آنها با دشواری توأم است؛ بیان واژه‌های آنها نیز برای ما به راحتی میسر نیست.

۴- اگر مقرر باشد، «عطر» را «عطر» بخوانیم، چرا دیگر عناصر زبانی عربی موجود در فارسی را هم به همین سبک و سیاق عربی جاری نکنیم؟!... حال که به اصل و ریشه توجه داریم، بهتر نیست فراگیر عمل کنیم و استثناء، قائل نشویم و پس از این «قطار» را «قطار»، «مصاحبه» را «مصاحبه»، «فرار» را «فرار»، «شیطان» را «شیطان» و... تلفظ کنیم؟!...

در این صورت، چرا این رویه را در حق اسم‌هایی همچون: اتاق، بطری، پاساژ، جنگل، فلسفه، کشیش، همبرگر، یاغی و امثالهم، که به ترتیب از زبانهای: ترکی، انگلیسی، فرانسوی، هندی، یونانی، سریانی، آلمانی و مغولی در دایره واژگان زبان فارسی جای



گرفته‌اند، ادا نکنیم؟!...

ناگفته نماند که زبان فارسی نیز در طول تاریخ حیات خود، زبانهای مختلفی را تحت تاثیر قرار داده و کم یا بیش، امکاناتی به آنها تقدیم کرده است. زبانها نیز همچون انسانها در مقابله و معاوضه هستند و با یکدیگر دادوستد می‌کنند. بدیهی است که در این ارتباط، زبانی غالب تر است که از سرمایه‌های ادبی، علمی، فنی، اقتصادی و... قوی‌تر و غنی‌تر برخوردار باشد. جدول زیر، برخی از واژه‌های عربی را که ریشه در زبان فارسی دارند، نشان می‌دهد:

عربی	فارسی	عربی	فارسی
ابریق	آب ریز	دیباج	دینا
بردج	برده	سراج	چراغ
ترشح	تراوش	عسکر	لشکر
جلاب	گلاب	فنجان	پنگان
جوهر	گوهر	فیل	پیل

۵- رنگ و لعاب فارسی به خود گرفته است. به سبب تفاوت اساسی بین دستگاههای صوتی زبانها، اگر سخنگویان یک زبان مصمم شوند، لفظ یا الفاظی را از زبانی دیگر، عیناً تلفظ کنند، این تلفظ با اصل آن فرق خواهد کرد. مثلاً فارسی زبانها به آسانی و به طور دائم نمی‌توانند، «تاکسی» را «تکسی»، «کامپیوتر» را «کم پیوتر» و «مشاهده» را «مشاهده» قرائت کنند. همین اندک تفاوت تلفظی، نشانگر لباس خودی پوشاندن به پیکر واژه‌هایی عاریتی است و نمایانگر دست و پا بسته نبودن مطلق در مقابل سازه‌های زبانی دیگران. هر چند بهتر آن است که در رویارویی با دیگر زبانها، آنچنان توانمند باشیم که به سهولت بتوانیم بابه‌گیری از گنجینه‌های زبانی خود، برای اصطلاحات و ترکیبات وارداتی، معادل‌سازی کنیم و علاوه بر جامعه، جسم را هم فارسی کنیم و حتی فراتر از این، به چنان مرزهایی از دانش و فن راه یابیم که افزون بر جسم و جامعه، جان را نیز خودی گردانیم. ساخته‌های زبانی دیگران را رنگ و رخسار خودی دادن و برای آنها جایگزین ساختن، اصلی است که اغلب کشورها از جمله

خود مردم عرب زبان از آن به خوبی بهره می‌برند. اینها در این مورد تا آنجا پیش رفته‌اند که به عنوان مثال: «از کلمه اسفالت، فعل «سفلت»، از واژه پاستوریزه، فعل «بسترت» و از کلمه آمریکا، فعل «تأمزک» ساخته‌اند و می‌گویند: طریق مُسفلت؛ راه اسفالت شده؛ لَین مُبسترت؛ شیر پاستوریزه شده؛ زَجَلُ تَأْمزک: مرد آمریکایی شده!» تا اینجا آنچه که درباره زبان گفته شد، گفتگو از آن به عنوان ابزاری برای ایجاد ارتباط و تفهیم و تفاهم بود، یعنی نقش اصلی آن، لیکن مقاصد دیگری نیز بردوش زبان قرار دارد: انتقال اندیشه، حدیث نفس، آفرینش هنری و...

اکنون به تناسب موضوع و در پیوند با مدخل این مقال، مطالبی درباره نقش آفرینش هنری زبان، مطرح می‌شود. زبان آنجا پای در عرصه هنر می‌نهد که حرفی از دل برای گفتن، تصویری از خیال برای دیدن و بیانی نو برای شنیدن داشته باشد. چنین زبانی، نه زبان خبر است و نه زبان علم و نه زبان متداول، این زبان به نیازهایی ویرای نیازهای عادی زندگی، می‌اندیشد، ریشه در خاک دارد، اما سر به افلاک می‌ساید. زبان هنر، جدا شدن از پیکره زبان عادی و پیوستن به پهنه‌ای آسمانی است. این زبان، زبان دل است: «ادبیات»، یعنی تجلی خیال و عاطفه در جمله و کلمه، یعنی متعالی‌ترین بستر زبان.

حال که ادبیات مصالح و مواد کار خود را از زبان می‌گیرد و به آن می‌زید، چه رسالتی در قبال آن برعهده دارد؟ آیا بین دو، پیوندی دوسویه باید باشد؟ یا اینکه...؟!...

بویژه بر شاعران و نویسندگان جوان است که ارتباط خود را با زبان، ارتباطی یک جانبه ندانند و نپندارند که وظیفه آنها صرفاً، مصرف موجودی انبیا زبان است و دلخوش کردن به آن، همانگونه که زبان، طبع و فکر نویسنده و شاعر را تقویت می‌کند و عینیت می‌بخشد، شاعر و نویسنده نیز باید با قدرت قلم خویش بر قوت زبان بیفزایند و امکانات آن را هر چه بیشتر بگسترانند. آری کوشش و جوشش پدیدآورندگان سخن هنرین، از رازهای بزرگ زبانی و مانایی زبان است. هر چند به تعبیر منتقد ادبی و زبان شناس بزرگ روس، رومن یا کوبسن، «ادبیات هجومی سازمان یافته علیه زبان است...» و یا به روایت استاد شفیعی کدکنی: «ادبیات حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد.» اما همین تهاجم و همین حادثه در حقیقت به سود زبان است و در نهایت به ساختن بیانی استوار و شکوهمند منتهی می‌شود. بسیاری از اصطلاحات و ترکیبات و عبارات هر

زبان، ساخته و برآمده ذهن خلاق نویسندگان شاعر و شاعران نویسنده است. گوشه‌ای از این بازتاب، کنایات و ضرب‌المثل‌های بشمارای است که در موقعیت‌های خاص بر زبان مردم جاری می‌شود، امری که علاوه بر ادای مقصود، التذاذ روح و تلطیف عاطفه را هم بدنال دارد.

حال با این تفصیل، آیا بر سراینندگان و نویسندگان نیست که با آفرینندهای خلاقانه خود بر غنای زبان بیفزایند و رابطه‌ای داد و ستدانه با آن برقرار کنند؟... یا دست کم برخلاف جریان طبیعی آن سیر نکنند و خود را فارغ البال به آبهای بی‌گزند آن بسپارند؟!...

پیوست:

الف - پی نوشت:

- ۱- کیهان فرهنگی، سال پانزدهم، شماره ۱۴۲، خرداد ۱۳۷۷، ص ۲۵.
- ۲- برای کسب اطلاع بیشتر در مورد نقش‌های زبان بنگرید به: الف - از زبان‌شناسی به ادبیات، کورش صفوی، نشر چشمه، چاپ اول ۱۳۷۳. ب - مقدمات زبان‌شناسی، مه‌ری باقری، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۳- نظریه‌های نقد ادبی معاصر، مهیار علوی مقدم، ص ۶۲
- ۴- موسیقی شعر، محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۴. ب - آبخورد
- ۱- اچسون، جین، زبان‌شناسی همگانی، ترجمه دکتر حسین وثوقی، تهران، انتشارات علوی، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
- ۲- احمدزاده، فتح الله، فرهنگ کلمات عربی متداول در زبان فارسی، تهران، انتشارات باقرالعلوم، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۳- باقری، مه‌ری، تاریخ زبان فارسی، تهران، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۴- مقدمات زبان‌شناسی، تهران، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- ۵- باطنی، محمدرضا، زبان و تفکر، تهران، نشر آبان گاه، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
- ۶- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، ۱۳۷۲.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
- ۸- علوی مقدم، محمد، کیهان فرهنگی، سال پانزدهم، شماره ۱۴۲، خرداد ۱۳۷۷.
- ۹- علوی مقدم، مهیار، نظریه‌های نقد ادبی معاصر تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۱۰- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
- ۱۱- هال، رابرت ا، زمان و زبان‌شناسی، ترجمه دکتر محمدرضا باطنی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۳.



مرتضی یاوریان